دشمن تسلیم شد

نیروهایی که پشت جاده آمدند در تیراندازی‌های اول دستشان را بالا کردند. ۳۰۰، ۴۰۰ نفر عراقی تسلیم شدند. رزمندگان ما شروع به پیشروی به سمت مارد کردند. از آنجا ۵۰۰، ۶۰۰ نفری آمدند «قابی از رسول ملاقلی‌پور- خرمشهر۵۹»

سکانس اول

بسیجی مخلصی که ارتقای رتبه را نپذیرفت!

اکشن جنگی

هنوز معلوم نیست حمید باکری را باید از کجا شروع کرد. حتی نقطه آغاز شناختن او هم مشخص نیست چه برسد به نقطه آغاز روایت کردن او. کارگردان‌ها خوب می‌دانند فیلم می‌تواند برخلاف زندگی، شناختن آدم‌ها را از سیر خطی زمان خارج کند و یک شخصیت را از هر جایی که کلیدی‌تر است در ذهن‌ها بنشاند. به همین خاطر است که ملاقلی‌پور کنجکاو است بداند اصلاً حمید باکری چطور و بر اساس کدام تجربه و قابلیتی تا سطح فرماندهی بالا آمده است؟ آن‌هم در جایی کیلومترها دورتر از خاستگاه قومیتی او که نه تنها لازم است لیاقت خود را به‌عنوان فرمانده نشان دهد بلکه باید توان تعامل و مقبولیت اخلاقی هم داشته باشد. آقای کارگردان بی‌پرده می‌پرسد: «بین بچه‌های اصفهان مشکلی به وجود نمی‌آمد؟ به هر صورت او آذری‌زبان بود و چطور توانست با بچه‌های اصفهان کنار بیاید؟»

کاظمی بیراهه نمی‌رود. هر چه باشد روشن است که بچه‌های اصفهان، همین فرمانده آذری‌زبان را به خوبی در میان خود جا داده و پذیرفته‌اند؛ اتفاقی که به سختی ممکن است در تیپ عاشورا در میان هم‌زبان‌هایش بیفتد. او می‌گوید حمید باکری «فوق‌العاده جذاب بود و زود می‌جوشید. با گفتار جامع و رفتارش و اینکه می‌توانست به خوبی مطالبش را ارائه بدهد، همه را در هر صنف و سطحی جذب خودش می‌کرد. همین‌طور که زمان پیش می‌رفت، روزبه‌روز احساس می‌کردم حمید باکری فرد فوق‌العاده لایق و توانمندی است. راستش دست و پایم می‌لرزید اگر او را قبل از عملیات یا الان از دست بدهیم.»

اولین سکانس از توانمندی یک فرمانده در طراحی و برنامه‌ریزی عملیات در کنار تصمیم‌گیری چابک و قاطع، همین جا لابه‌لای حرف‌های کاظمی شکل می‌گیرد. فروردین سال ۶۱ است و پنج، شش روز مانده به عملیات فتح‌المبین، حمید باکری در منطقه‌ای مستقر است که باید تا پیش از عملیات اصلی از آن منطقه جابه‌جا شود اما عراقی‌ها با هدف ایجاد اختلال در عملیات، به همین جا یعنی محل استقرار باکری و نیروهایش حمله می‌کنند و با تک گسترده‌ای، همه خطوط پدافندی را در منطقه رقابیه به هم می‌زنند.

«آنجا حمید باکری خودش را فوق‌العاده نشان داد. در مقابل تک دشمن با برنامه‌ریزی جالبی نفراتش را در صحرایی که عراقی‌ها به آن حمله کردند پراکنده کرد. هنگامی که عراقی‌ها در حال پیشروی بودند، حمید باکری و نیروهایش آنها را مورد تعرض قرار دادند و عقبه دشمن را کاملاً با مشکل مواجه کردند. خسارت بسیار سنگینی به دشمن وارد شد. همین امر دشمن را مجبور کرد صبح روز عملیات عقب‌نشینی کند و به نزدیکی‌های خط قبلی‌اش برگردد. این قضیه استعداد حمید باکری و واکنش سریع او در لحظه و جدیتش را به خوبی نشان داد.»

یکی دو شب بعد عملیات اصلی فتح‌المبین آغاز می‌شود و باکری بازهم در محور سخت میشداغ، خودی نشان می‌دهد. میشداغ فوق‌العاده سخت است اما باکری صددرصد موفق از آن خارج می‌شود. حالا فرماندهان مطمئن شده‌اند که حمید باکری باید در رده‌های بالاتری به‌عنوان طراح عملیات به کار گرفته شود اما خودش راضی نیست.

«عملیات فتح‌المبین که تمام شد به این سمت رفتم که بیشتر از حمید باکری استفاده کنیم. به او اصرار زیادی کردم که به کارهای بالاتر از گردان بیاید. ایشان اصرار داشت که حتماً باید در گردان باشد. به هر حال نتوانستم حمید باکری را قانع و از گردان و بسیجی‌ها دور کنم. او در گردان ماند و به خوبی نظر کارشناسی، نقطه نظرات و طرح‌هایش را به ما ارائه می‌داد.»

شمایل فرمانده لایق چگونه است؟ حتماً باکری سردوراهی، تصمیم سختی را خیلی راحت گرفته است. او می‌تواند به‌عنوان یک فرمانده رده بالا به وضعیت نیروهای ما در جنگ کمک بیشتری بکند اما همزمان حضور او در میدان و سلاح به دست جنگیدن، هم برای تقویت خلوص و ایمان خودش تصمیم درست‌تری است و هم میدان را از هوش یک فرمانده عملگرا خالی نمی‌گذارد. نه گفتن به ترقی رتبی برای باکری سخت نیست. فیلم دفاع مقدسی حتی اگر اکشن جنگی هم باشد با اکشن جنگی‌های بقیه دنیا فرق خواهد داشت!

سکانس دوم

طرحی برای شلیک مستقیم به دشمن

برای اثبات شایستگی یک فرمانده، یک سکانس کافی نیست. ملاقلی‌پور جسورانه به دنبال شواهد بیشتر می‌گردد و اصرار دارد با سؤالات رک و راست، به سوژه‌اش بیشتر نزدیک شود. لحنش طوری است که کاظمی را به مبارزه برای اثبات ادعاهایش درباره باکری فرامی‌خواند: «شما کلی گفتید. منِ شنونده راجع به حمید باکری نمونه می‌خواهم. شما و دیگران رفیقش هستید. چون شهید شده است و می‌خواهند آب و روغنش را زیاد کنند، می‌گویند او طراح بود. همه به صورت کلی چیزی درباره او می‌گویند، اما به من به‌عنوان نمونه نمی‌گویند که در فلان جا چنین وضعیتی پیش آمد و او چنین راه‌حلی را پیشنهاد داد و در نهایت این راه‌حل منجر به موفقیت شد.» و باز شلیک می‌کند: «برایم نمونه بگویید!»

سکانس دوم از اثبات شایستگی فرمانده آذری شکل می‌گیرد. کمی بعد از فتح‌المبین، عملیات بیت‌المقدس با هدف آزادسازی خرمشهر برنامه‌ریزی شده است. روز بیست‌وپنجم عملیات است و خرمشهر در محاصره باقی مانده است. باکری اصرار دارد به‌رغم خستگی، گردانش پیشتاز و اولین گردانی باشد که وارد خرمشهر می‌شود.

روز دوم عملیات است و عراقی‌ها از سمت شلمچه نیروی زیادی را وارد خرمشهر کرده‌اند و می‌خواهند به سمت مارد حرکت کنند تا دوباره مواضع از دست رفته‌شان را پس بگیرند و تثبیت کنند، اما حمید باکری در این فاصله یک جاده محلی را شناسایی کرده است که می‌تواند به سرعت نیروهایش را از آن عبور دهد تا به پشت سر عراقی‌ها رخنه کنند ولی ماجرا فقط این نیست.

«عملیات در روز در آن زمان و نداشتن تجربه تک روزانه از موانع ما بود. عمده تک‌های ما شبانه بود. نیروی ما برای تک شبانه آموزش دیده بود. کار حمید باکری در آن صحنه کار جدیدی بود که او جرأت و جسارت کرد دست به تک روزانه بزند و با استعداد تقریباً ۴۰۰، ۵۰۰ نفره در مقابل استعداد دو تیپه عراقی‌ها ـ که دو گردانشان در خط عمل می‌کردند و دو سه گردان در احتیاط در دشت باز بودند ـ ایستادند. جرأت ایشان که دست به چنین اقدامی بزند اهمیت داشت و قابل تحسین بود.»

کاظمی اعتراف می‌کند خودش هم چندان امیدی به موفقیت این عملیات ندارد اما نهایتاً قانع می‌شود که لااقل می‌توانند از این طریق تک دشمن را مختل کنند. باکری نیروهایش را توجیه می‌کند. پشت جاده آسفالت، کانالی است که به شکل کاملاً منحنی به سیل‌بند مارد می‌رسد. مشکل اینجا است که این تعداد نیرو باید در نور روز از شکاف جاده عبور کنند و در این کانال قرار بگیرند. همه چیز باید خیلی سریع اتفاق بیفتد.

«هفت هشت ده نفر اول از نیروهای ما که به آن کانال رسیدند و داخل کانال رفتند، درگیری شروع شد. وضعیت خط طوری بود که وقتی مستقیم تیراندازی صورت می‌گرفت در جهتی بود که عراقی‌ها باید حرکت می‌کردند. شاخصه بسیار مهم عملیات نظامی که آن را مافوق گردان و تیپ می‌دانم، در خط بسیار کارساز است. هر چه فرمانده لشکر تبحر داشته باشد، ولی یگان عمل‌کننده در خط فردی باشد که نتواند کار را خوب صورت بدهد، همه طرح‌ها با مشکل مواجه خواهند شد. حمید باکری طراحی و راهکارهای فوق‌العاده و عالی انتخاب کرد. او این کار اساسی را انجام داد که وقتی رزمندگان شروع به تیراندازی به طرف عراقی‌ها کردند، تیراندازی کاملاً در عقبه‌ای بود که نیرو باید به طرف جاده می‌آمد. عراقی‌ها توقف کردند و تزلزل اساسی در جبهه عراقی‌ها به وجود آمد. با توجه به اینکه خرمشهر کاملاً محاصره شده است، عراقی‌ها احساس کردند ما در همه خطوطشان رخنه کرده‌ایم. نیروهایی که پشت جاده آمدند در تیراندازی‌های اول دستشان را بالا کردند. ۳۰۰، ۴۰۰ نفر عراقی تسلیم شدند. رزمندگان ما شروع به پیشروی به سمت مارد کردند. از آنجا ۵۰۰، ۶۰۰ نفری آمدند. یادم است عراقی‌ها مجروحانشان را در پتو و روی برانکارد گذاشتند و راه افتادند و به طرف خط رزمندگان اسلام آمدند. این معضل تمام شد.»

مهدی باکری در جلسه با فرماندهان و مسئولان

عکس: آرشیوی

مهدی باکری به همراه گردانش در جبهه

عکس: آرشیوی

حمید و مهدی باکری

عکس: آرشیوی